

# پایان

انجمن فارسی  
دهلی

### فهرست مقالات فارسی

۳	دکتر ام هانی فخرالزمان	مسایل نگاهداشت ماده های تاریخی در ادبیات فارسی . . . . .
۸	دکتر رضیه اکبر	شعر و شاعران امروز فارسی . . . . .
۱۳	دکتر شعیب اعظمی	رومی هندی شرفالدین بوعلی . . . . .
۲۲	دکتر مجتبی انصاری	ملا ناظم هروی . . . . .
۲۸	دکتر متین احد صبا	میوزا معزالدین فطرت موسوی . . . . .
۳۶	دکتر شعیب الحق صدیقی	شعر فارسی طی دوره های منول متأخر



نگارش دکتر ام هانی  
اسنادعلیگر مسلم یونیورسیتی ، علیگر

### مسائل نگاهداشت ماده های تاریخی در ادبیات فارسی

هنر تاریخگوئی مبنی بر قیمت حروف از روی ترتیب ابجد از دیرباز ، چه در هند ، و چه در ایران جزو ادبیات فارسی بوده است که به منظور نگاهداشت تاریخهای مهم برای نسل آینده از زبان شعراء و ادبای معاصر بکار می بردند ، در زمان سلطنت مغلیه در هند این صنف ادبیات فارسی به نقطه عروج رسیده بود و تقدیر آن از طرف پادشاهان و دانشمندان وقت ، مثالی است که تفصیل آن در آتیه خواهد آمد و طبیعی بود که شاعران و ادیبان آن دوره به قیمت حروف اینقدر مایل شدند که برای منظور غیر از نگاهداشت مواقع تاریخی هم ، آنها به کار بردند . درموقعی که خانزمان غزالی مهدی را از دکن پیش خود دعوت کرده هزار روپیه خرج به او فرستاده بود و به او نوشت :

ای غزالی بحق شاه نجف      که سوی بندگان بی چون آی

چونکه بی قدر بوده ای آنجا      سر خود را بگهر و بیرون آی

سرخود ، یعنی "غ" حرف اول غزالی که برابر هزار است ، و درموقعی که سلطان روم وسیله سفیر خود بر شاهجهان ایراد گرفته بود که چرا لقب شاه جهان اختیار کرده و حال اینکه پادشاه هند است ، کلیم که شاعر دربار شاه جهان بود بدیهه جواب داد :

هند و جهان ر روی عدد چون برابر است

شاه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

در قرن دهم و نازدهم هجری که دوره شکوفایی شعر فارسی در هند

به شمار می‌رود، شعرا برای هر واقعه مهم ماده باریج می‌سرودیدند نوعهای

لطفی در این هنر حاصل شد مانند باریجهای صوری و معنوی که درالفاظ

باریج و ماه و روز و عنبره می‌گفتند و ارجساب آن سال برمی‌آمد، چنانکه

د، باریج و سال بولد باسر پادشاه مولانا حسامی گفته بود:

اخر نشن محرم زاد آن سه مکرم باریج مولدس هم آمد "شش محرم"

وقت بولد ساهراده سلیم حواجه حسن مروی قصده ای گفت مسلم

برسی ویک شعر که از هر مصرع اول سال باحکداری اکثر ناساه و ازهر مصرع

دوم سال ولادت سلیم برمی‌آید. سب اولس است:

لله الحمد اربی حاه و حلال سهریار گوهر محمد از محیط عدل آمد در کنار

ر د و لک بکه بعد صلح یافت.

در موقع ولادت ساهراده مراد، شعوری برسی موسوم به ابوالقاسم

قطعه ای معما آسیر باریجی گفت که بر آن سال ولادت ساهراده سلیم و

ساهراده مراد برمی‌آید:

سها حردم که در معنی می‌گفت از بهر دو شهراده عالم می‌گفت

گردید دو باریج که یکسان دو گل "تو گلین دولت صد اقبال سگفت"

یعنی اگر به محبت مصرع آخر که ۹۷۴ باشد یک و دو را علاوه کنیم ۹۷۷

باشد که سال ولادت ساهراده سلیم است و اگر "یکسان دو" یعنی چهار را

بر آن اضافه کنیم سال ولادت ساهراده مراد برمی‌آید که ۹۷۸ است.

در باریج وفات کسی که حبیبی سلطان نام داشت و او در آخر انام

گل هوب شد گفته اند:

سلطان حبیب بود گل گلشن خوبی باگه احلس سوی عدم راهمون شد

چون موسم گل عزم سفر کرد ارس باع دلهار عمن بویه بوا عشمه چون شد

باریج وی از لیل نام رده جسم درباله سدوگفت "گل ارباع برون شد"

و این نوع ماده های باریجی که گفته ساعر معاصر باشد یک مدرک

کتبی زیبا و غیرقابل تکذیب برای مورخین و تذکره نویسهای معاصر و آینده باشد چنانکه در موقع وفات همایون پادشاه قاسم گاهی این قطعه را که متضمن واقعه است سروده :

همایون پادشاه آن آفتابی که فیضی شامل او عام افتاد  
بنای دولتش چون یافت رفعت اساس عمرش از انجام افتاد  
چو خورشید جهانتاب از بلندی به پایان در نماز شام افتاد  
جهان تاریک شد در چشم مردم خلل در کار خاص و عام افتاد  
پی تاریخ او گاهی رقم زد "همایون پادشاه از بام افتاد"

ماده تاریخی که در مصرع آخرین واقع شده سال وفات همایون پادشاه و کیفیت افتادن او را بروز می دهد ولی متأسفانه هیچ یک از آنها درست نیست زیرا که به قول معاصر دیگر "در شهر ربیع الاول سنه ثلث و ستین و تسعماه دروقتی که از قصر عالی متوجه درجات سفلی بوده اند مؤذن شروع در ادای اذان نموده، به جهت رسم تعظیم کلیم وار تکیه بر عصای تکریم فرموده از قضا ناگاه عصا لغزیده از پا درآمد - آن حضرت چون عمر عزیز بسر آمده مانند آسمان کجرفتار در مرکز زمین قرار گرفته،"

یعنی همایون پادشاه چنانکه قاسم گاهی گفت از بام نیفتاده بود بلکه از پله ها پایش لغزید و به زمین آمد، و نقص سوم آنکه نتیجه افتادن "یعنی مرگ همایون ازین ماده تاریخی به اشاره" یا صراحه بر نمی آید که همه قضیه ناشی از آنست. ولی مورخین و تذکره نویسها مانند میر علاء الدوله قزوینی، حسن روملو، جوهر آفتابچی، نظام الدین احمد، ملا عبدالقادر بداونی و ابوالفضل که جزئیات این واقعه را شخصاً دانستند و بعضی از آنها به رأی العین دیده بودند بدون تقریظ قطعه مزبور را در آثار خود نقل کرده اند - البته آخرالذکر اینقدر نوشته :

" این تاریخ یکسال کم است - تفاوت یکسال و دو در عبارات تجویز توان کرد نه در وفیات " و شهنشاه جهانگیر که فقط چهارده سال بعد به دنیا آمده بود قطعاً سال وفات پدر بزرگ خود را درست می دانست درتزرک جهانگیری این قطعه را اقتباس کرده و مستشرق معروف پروفیسور براون این

قطعه را ستوده که "قطعه فوق العاده طبیعی و ساده و مناسب است".

باید اذعان کرد که از یکطرف این قدردانی و از طرف دیگر این رفتار غافلانه که امروز درست خواندن یک ماده تاریخی و به نتیجه ای رسیدن مترادف کوه کندن و گاه برآوردن است و این هم ممکن است که کوه تماما کنده شود و گاه برنیاید زیرا صورت یک ماده تاریخی یافت می شود از بودن دست بدست مردم با سواد و بیسواد از همان زمان که آن ماده بوجود آمده بود تدریجا اینقدر مسخ می شود که خواننده بخاطر آن، یک کار تحقیقی طولانی را به عهده خود می گیرد و تا وقتی که شواهد دیگر بدست نمی آورد از فهم آن عاجز می ماند بدین سببها: اول: اختلاف املاء در زبان فارسی که به اعتبار وزن و دستور یکسان باشد چنانچه آصفی قهستانی ماده ای تاریخی برای خود یکروز قبل از وفات گفته بود و گویند که در گذرگاه هری بر لوح مزارش نقش است:

سالی که رخ آصفی هفتاد نهاد هفتاد تمام کرد و از پا افتاد  
 زین مرحله رفت و گشت تاریخ وفات "پیمود ره بقا بگام هفتاد"

ولی کلمه "پیمود" را می توانیم "پیموده" بنویسیم که در نسخه نفائس المآثر اندیا آفس پیدا می شود مجموع آن ۹۲۸ باشد و تذکره نویسی قریب العهد تقی اوحدی در عرفات العاشقین همین را سنه وفاتش قبول کرده ولی خوشبختانه راجع به سال وفات این شاعر ما یک شهادت دیگر هم داریم که فقط "پیمود" را درست تسلیم کنیم که امیر سلطان مورخ دم قطعه تاریخی برای همین واقعه گفته است:

چون آصفی آن چشم خرد را مردم درابر اجل گشت نهان چون انجم  
 پرسید ز من که چون برآمد تاریخ گفتم "ز برات آمده روز دوم"

اگر چه به اعتبار دستور زبان و وزن شعری ما می توانیم که "دوم" را "دویم" بنویسیم ولی قواعد قافیه اجازه نمی دهد که "دویم" را با انجم، قافیه کنیم که آن عیب است و به اصطلاح "اقوا" گویند مگر همیشه اتفاق نمی افتد که کلمه دوم (پاسوم) در قافیه باشد چنانکه در موقع ارتحال واقعی قاسم گاهی فیضی فیاضی تاریخ گفته است:

افسوس که شد قاسم گاهی فانی در گلشن دهر کرده پرافشانی  
تاریخ مه و سال وفاتش جستند گفتم "دویم از ماه ربیع الثانی"  
اینجا می‌توانیم که این "دویم" را "دوم" بنویسیم چنانکه در نسخه  
هفت اقلیم نوشته شده است وفات قاسم گاهی در سال ۹۷۸ واقع شده  
است اما راست اینست که مرگ گاهی در سال ۹۸۸ روی داده است.

همچنان درباره وفات جمال دهلوی میرعلاء الدوله قزوینی می‌نویسد  
"وفاتش در سنه سبع و ثلثین و تسعاًه بوده - تاریخش گفته اند :

خسرو هند بود و تاریخش نیز بوده است "بود خسرو هند" ۹۳۷

و میرعلاء الدوله ماده تاریخ مرگ صبوحی جغتایی را چنین یافته است :

صبوحی همیشه چو میخوار بود "صبوحی میخوار" تاریخ شد = ۹۷۳

عبدالمنی مؤلف تذکره میخانه تاریخ پایان یافتن اثر خود را چنین

معلوم داشته است :

در جهان از جمع ساقی نامه ها	ساختم میخانه رندانه ای
کز سواد خط آن آید به چشم	بی تکلف معنی مستانه ای
بسکه جوش باده معنی دروست	بیت بیت او بود میخانه ای
شیر گیری گر ازو آید برون	بشکند بتهای هر بتخانه ای
عقل آورد از بی تاریخ آن	"باده در میخانه رندانه ای"

همچنین در سال اتمام هفت اقلیم امین احمد رازی گفته شده :

این نسخه که هست همچو فردوس نگو تا مو نشوی درو نه بشکافی مو

گر از تو کسی سوال تاریخ کند "تصنیف امین احمد رازی" برگو

این بحث سر دراز دارد و می‌توان ده ها و صدها ماده تاریخ منظوم

که هریک را شاعری به مناسبتی سروده شاهد آورد. همین مختصر کافی  
است.



دکتر رضیه اکبر

(دانشگاه عثمانیه - حیدرآباد)

### شعر و شاعران امروز فارسی

می‌دانیم در قرون اخیر بر اثر تحول‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، نهضت‌های عظیم علمی و ادبی در تمام جهان روی داده است و این نهضت‌ها ناچار در دنیای علم و ادب فارسی نیز تأثیر عمیق نموده و نتایج درخشان به بار آورده است.

بسیاری از نویسندگان و گویندگان این دوره بر اثر تحول و تحرک اجتماعی و روابط نزدیکی ملتها و کشورها با یکدیگر، شیوه‌های تازه و تأثرات و تجربیات نوین را در نوشته‌های خود جا داده‌اند و یک دوره تجدد و تازه‌جویی بوجود آورده‌اند.

می‌بینیم دوره حاضر از لحاظ زندگی اجتماعی و فرهنگی با قدیم خیلی فرق دارد و طرز تفکر و شیوه بیان شاعران امروز، بدون تردید، تازگی بی‌سابقه‌ای را نشان می‌دهد چون شاعر امروز نمی‌تواند به مسائل به محیط اجتماعی زمان خود بی‌اعتنا بماند به عبارت دیگر، برعکس گذشته‌ها امروز هرگاری اجتماعی است و دوام و تأثیر آن به اندیشه و ادراک روابط فرهنگی و اجتماعی وابسته می‌باشد. تجربه زندگانی عملی به نویسنده کمک می‌کند و شاعری که از شعور اجتماعی و از حساسیت شدید بهره‌مند باشد لازماً از افتاده‌های اجتماعی دوران خویش اثر می‌پذیرد و دانسته یا نادانسته آنرا با عواطف درونی خویش می‌آمیزد و در شعر به صورت زیباتر و تمام‌تر

منعکس می‌کند. از این روست که بیشتر شاعران امروز از دنیائی آشفته و هراس انگیز و مترقی امروز هم حکایت می‌کنند و کیفیات روانی و عاطفی خویش را به پیرایه های نو می‌نمایانند.

شعر امروز فارسی چنان فسحت و قدرت بیان دارد که در هیچ زمان رسایی بدین وسعت نداشته است سبب اینکه شاعران عصر حاضر از راههای معین و محدود کهنه روی برگردانده اند و در هوای تازه ای دم می‌زنند این است که در نظر شاعران نوپرداز مسئله وزن حسی است ایشان اعتقاد دارند وزن باید تابع فکر شاعر باشد و باید از نو ساخته شود. البته در این راه اقداماتی تازه و مفید نموده اند و از قیود جامد و وزن شعر کهن آزاد شده تسلط بیشتر بر وزن و آهنگ نشان می‌دهند.

دیگر آنکه شاعر امروز بطور انفرادی محض در "باغ سبز تخیل خویش" در غنودگی و آسایش زیست نمی‌کند. وی در روابط مختلف اجتماعی و فرهنگی پرورش می‌یابد، در مسائل جامعه خود شرکت می‌ورزد و بر این اعتقاد است که شعر از زندگی بوجود می‌آید و باید مسئولیت اجتماعی را نشان بدهد.

اهمیت وارزش شاعران امروز، فکر می‌کنم از همین است که ایشان همراه جامعه و مردم گام برمی‌دارند و کم و زیاد هم نمایند روح عصر هستند و هم آئینه تمام‌نمای فرهنگ پاسدار حقیقت هنری و انسانی.

نهضت جدیدتر ادبیات ایران از نیمه قرن بیستم آغاز می‌شود. در شعر پنجاه سال اخیر، می‌توان گفت رستاخیزی بوجود آمده است که امتیاز خاص دارد همه شاعران این دوره کم و بیش در آئینه شعر خویش، اندیشه و احساس تنوع عصر-خود را انعکاس می‌دهند و فکرهای تازه و مضامین نو را به الفاظ و کلمات و تعبیرات نو بیان می‌کنند از این است که می‌گوئیم شعر امروز فارسی در واقع نمایندۀ عصر خویش و دارای "روح شعر" است. این ادعای نادر نادرپور که می‌گوید:

"من اگر خوبم اگر بد، هر که هستم و هر چه هستم، شاعر نسل روزگار خویشم" ادعائی باطل نیست.

می‌بینیم که همه شاعران نوپرداز به‌اوضاع محیط اجتماعی خود بطوری توجه دارند و تأثیرات و تجربیات اجتماعی خود را به کلمات رسا بیان می‌کنند و می‌کوشند جهان هائی تازه درک و تخلیق بکنند .  
از طرف دیگر در شعر معاصر فارسی مضامین مانند مرگ اندیشی ، "نومیدی" ، و اندوه تنهایی می‌یابیم . و بعضی از گویندگان نوپرداز این مرگ اندیشی و یک نوع اندوه تنهایی را محور اصلی شعر خویش قرار داده‌اند مثلا شاعری از اندوه تنهایی گله می‌کند و افسوس می‌خورد که حتی امروز "فروغ گنهی" هم نیست :

همه شب تنهایی و تنهایی و دوری

هیچ سر همراهی و مرد رهی نیست

در خرابات گنه خانه حافظ

آوخ ، امروز فروغ گنهی نیست

یا فروغ فرخ زاد در وحشت تنهایی فریاد می‌زند :

چون نهالی سست می‌لرزد

روحم از سرمای تنهایی

می‌خزد در ظلمت قلبم

وحشت دنیای تنهایی

این اندوه تنهایی و هراس از زیست و یک جور "انتظارخوبش" در شعر نو ، فکر می‌کنم از این جاست که این شاعران نو فکر هدفی معین ندارند و از سرچشمه فرهنگ ملی خود کمی دورتر افتاده اند و در عالم نو هنوز مقام خویش را نیافته اند . دیگر آنکه نگاه شاعر امروز و روح حساس وی گویی در حیات ماشینی امروز که ارزش انسان و انسانیت را در حصار خود زندانی نموده است ، دیگر چیزی شایسته دل بستگی نمی‌بیند . در زندگی یکنواخت روزانه مفهومی نمی‌یابد ، و چون از جذبه عارفانه دورتر افتاده است ، ناچار ناآشنایی احساس می‌کند . به قول کسی ، وی می‌بیند که لحظه هائی بی‌اعتبار زیستن از پی یکدیگر می‌آیند و می‌گذرند و یکجهان بوج و بی‌معنی در نظرش جلوه می‌کند ، گوئی روح انسان امروز از ذوق حیات

بی بهره است - بیشتر فکرشان مثل اینکه از آشفته‌گی و عدم تمرکز، در صحرائی تاریک و ویرانه دور می‌زند، از "امروز بی فردای" خویش فراتر نمی‌رود و آن حوصله رندانه را ندارد که در مقابل حیات پرهراس و آشفته امروز ایستادگی بکند و بر آن غلبه یابد - این است که روح حساس شاعر در جمع هم خود را تنها می‌پندارد و همواره تشنه تسکین می‌باشد و چنین می‌نماید که مدام بارنجهای روح درستیزه هم می‌باشد و طبیعا احساس می‌کند که هر سعی و تلاش و کاوش او بی حاصل است و انسان از ازل تنهاست و تنها خواهد ماند.

بی شک، شعرنویین فارسی این واقعیت تلخ زمانه را هم انعکاس می‌دهد و از درد و هراس مرگ روح در بدن زنده حکایت می‌کند که خیال می‌کنم، در واقع این هم یک جور اشاره به دردمندی های جامعه می‌باشد و یک نوعی فکر فلسفی را بروز می‌دهد.

اگر دقیق شویم در بسیاری از خواب های پریشان و آشفته این گویندگان، فکر اجتماعی جلوه می‌کند. البته به مناسبت پیچیده تر و مبهم تر شدن رابطه های زندگانی دوره حاضر تصاویر شعر امروز نیز قدری پیچیده تر و مبهم تر شده است و گاهی یک آشفته‌گی بی حاصل ذهنی را هم نشان می‌دهد - مع هذا، من معتقدم، در شعر امروز فارسی، روی هم رفته، با همه یأس و نومیدی، هراس و سرمای تنهائی، جسته جسته تصویر هائی زنده و روشن و ابداع آمیز این تصویر هاست که از تجربه های روشن فردی و اجتماعی صورت پذیرفته است و واقعیت و معروضیت زندگانی اجتماعی و فرهنگی امروزه را در زبان امروز و اشاره، بطور ساده بیان می‌کند و نیز آرزویی و بشارتی در بطن خود پنهان دارد که ترجمان یک فرهنگ بسیط و آزاد از هر محدودیت زبان و مکان است.

شعر امروز آن شوق و تپش حیات را هم دارد که شاعری به طرز مؤثر اظهار می‌دهد:

هنوز با لب من حرف می‌زند تاریخ

هنوز در شب من،

### خون صبح بیداریست

هنوز در تن من تاب زیستن جاری است

این جریان تاب زیستن، جهانی پر امید و احساس فکری شاعر امروز را بخوبی آشکار می‌کند همین شعله درخشان و سرزنده است که در بطن بسیاری از شعر های نو نهفته است و خواننده را متأثر می‌کند و همین تازگی بیان و نوجویی در شعر امروز است که اعتقاد دارم، قسمت عمده ادبیات فارسی این دوره را تشکیل می‌دهد و آینده زیاده‌تر از امروز مورد توجه خواهد شد.

تکرار می‌کنم شعر فارسی امروز تنوع فراوان دارد، و باید باورداشت که در شعر تمام شاعران نوپرداز و نوجو، کم و بیش، تصویر های این قرن بیقرار به سلیقه خصوصی هر یک اظهار می‌یابد و روی هم رفته، تلاش و کاوش سخنوران امروز و صمیمیت ایشان قابل توجه و لائق تحسین است و من اعتقاد دارم که آثار نام آوران ایشان در تاریخ ادب جدید ایران دوام خواهد داشت.

دکتر شعیب اعظمی  
(جامعه ملیه اسلامیہ)

### ”رومی ہندی“ شرف الدین بوعلی قلندر پانی پتی

شرف الدین بوعلی قلندری پانی پتی یکی از مشاہیر صوفیان سدہ ہفتم و ہشتم ہجری است . دربارہ احوال زندگانی اش اطلاع زیادہی در دست نیست . می گویند پدرش فخر الدین از عراق بہ ہند آمد ، و در حلقہ مریدان بہاء الدین زکریای ملتانی داخل شد . مادر وی بی بی جمال خواہر مولانا سید نعمت اللہ ہمدانی بود . بوعلی در سال شصت و پنج ہجری بہ دیار پانی پت پایہ عرصہ جهان گذاشت . در اوایل جوانی علوم متداولہ را فرا گرفت و در حوزہ شیخ شرف طعمہ ہم درس خواند . بعدا در دہلی نزدیک قطب مینار بہ کار درس دادن مشغول گشت و در همان اوان بر عہدہ فتوی نویسی ہم منصوب گشت . دیری نہ پایید کہ عدہ ای از علمای دہلی متعرض وی شدند و پیشاپیش آنان مولانا سراج الدین و امیر علی بودند . اگرچہ فضلی آن عصر مانند مولانا قطب الدین مکی ، مولانا وجیہ الدین پایلی ، قاضی ظہور الدین بجواری ، قاضی حمید الدین ، مولانا ، فخر الدین ناقلہ ، مولانا صدر الدین ، مولانا ناصر الدین ، مولانا احمد بخاری ، مولانا نجیب الدین سمرقندی ، وی را محترم می داشتند ولی بوعلی را از سخن چینان ملالت پدید آمد و او کار مدرسہ و فتوی نویسی را خیر باد گفته بہ تصوف گرایید ، و بعد از ریاضت و مجاہدہ شدید عزلت گزین شد . عبدالحق محدث دہلوی در اخبار الاخیار چنین آورده است :

"شرف الدین پانی پتی او را بوعلی قلندر نیز گویند. از مشاهیر مجاذیب اولیاست. گویند که در اوایل حال تحصیل علم کرد و در طریقت مجاهده و سلوک ریاضت نمود و در آخر مجذوب شد. کتابها در آب انداخت. "

امین رازی در هفت اقلیم چنین می نویسد :

"آخرکارش به جایی رسید که همیشه مستغرق بودی و سخن نگفتی و اگر گوشه چشمی به کسی انداختی ، کسی را طاقت آن نبود بلکه مبهوت شدی و خاکستر شدی .

شرف ز عشق تو گشت آن قلندر سرمست

که جمله مدعیان از مهابتش مردند . "

گذشته از این جذب و سلوک ، بوعلی نسبت ارادت به خواجه قطب الدین بختیار گاکی و نیز به شیخ نظام الدین اولیا هم داشته است . بعضی از تذکره نویسان نوشته اند که بوعلی مرید شیخ جلال الدین تبریزی هم بوده است ، شمس الدین تبریزی را دیده و ازین هردو ، خرقه خلافت هم یافته است . این روایت درست نیست زیرا او از هند به دیگر جاهاسفر نکرده است .

سلاطین و فرمانروایان آنزمان نیز معتقد وی بودند . جلال الدین خلجی ، علاء الدین خلجی ، سلطان غیاث الدین تغلقشاه از ارشادات و رشحات بوعلی فیض یافته اند . بوعلی غیاث الدین تغلق را دوست داشت و اگرچه وی شاعر درباری و مداح نبوده در توصیف غیاث الدین تغلق قصیده ای غرا سروده است .

بوعلی تقریباً یکصد و بیست سال عمر کرد ، و سیزده رمضان المبارک هفتصد و بیست و چهارم هجری چشم از جهان بر بست . در سال ششم و نود و پنج عمارتی برای خوابگاه ابدیش برآورد و در همانجا آسود .

در خور یادآوری است که بوعلی فقط یک مجذوب و صوفی و قلندر سرمست نبود بلکه یک نویسنده و شاعر توانا هم بود . در نثر مکتوباتی به نام اختیارالدین و حکمنامه شرف الدین دارد به قول عبدالحق دهلوی

این مکتوبات "به زبان عشق و محبت مشتمل بر معارف حقایق توحید، ترک دنیا و طلب آخرت و محبت مولی است ولی ظاهر آنست که از مخترعات عوام است."

بوعلی در سرودن قصیده و غزل، مثنوی، قطعه و رباعی توانا بوده و در مقام مفاخرت اشعار خود را از سروده های نظامی و خاقانی برتر شمرده است:

شرف در پرده رویت کلام قدس آورده

نه چون نظم نظامی دان نه چون اشعار خاقانی،

از شعرای مقدم تقلید و بر آن کار فخر کرده است:

جمال و سارجی و من برادریم بهم همانقدر که بود جامگی مناسب برد  
گرم متابعت به ظهیرآنکه گفت او شرح غم تولدت شادی به جان دهد  
بوعلی اگرچه در هند متولد شد ولی بر خراسانی بودن تفاخر می کرد.  
و افسوس می خورد که چرا هندی است.

از آثار بوعلی دو مثنوی و یک کلیات باقیمانده است. مثنویاتش یکی "کنزالاسرار" و دیگر "رساله عشقیه" است. کنز دارای حکایات منظوم و رساله عشقیه دارای سیصد و شصت و دو بیت و کلیاتش دارای هزار و هفتصد بیت از قصیده، غزل، رباعی و قطعه است. صاحب نزه الخواطر موضوع این مثنوی را اینطور قرار داده است:

"درویشی چیست، نفس کشتن، طلسم هستی شکستن، ترک از غیر گرفتن از خود رستن و به دوست پیوستن و درآتش محبت سوختن و خاکستر شدن."

در حقیقت مثنویاتش مشتمل است بر افکار علوم عقلی و نقلی که در حلقه صوفیان عالم اسلام متداول بود. در این مثنویات، عشق الهی، مردان خدا، صوفی، زاهد عارف، فقر و فاقه، قناعت، یاد خدا، مسکینی، تواضع، ایثار، مجاهده، ریاضت، زهد و تقوی، حرص و هوس، شاه و گدا، حلال و حرام بطور کلی همه مسایلی که به نزد صوفیان و علما بطور اصطلاح بکار آمده است، از زبان بوعلی قلندر پائی پتی شرح و بیان شده است.



خود هر سؤال را جواب داده است . گذشته از احادیث و قرآن احوال عرفا و صلحا ، انالالحق منصور ، بایزید بسطامی ، بوعلی مسلک وحده الوجود را روشن ساخته است و به صورتی با جلال الدین مولوی هم آواز شده است و از آن همه جذب و مستی ، شور و طوفان ، همهمه و تأثر وجدانی که در شعر مولوی یافته و دیده می شود در شعر بوعلی قلندر پانی پتی نیز اثری دیده می شود .

چون کلام قلندری را مطالعه می کنیم و خاصه ابیات مثنوی را می خوانیم بیشتر موضوعات به عبارت دیگر مثنوی بوعلی از افکار مولوی سخت متأثر است حتی بعضی از ابیاتش ، از آن مولوی است . برخی حکایتها و داستانهای عبرت انگیز مثنوی مانند داستان ماهی و گل ، داستان الماس و پسر مالدار ، داستان استاد و شاگرد احوال ، و داستان شبلی ، محقق نصیرالدین طوسی و افضل ، حکایت مرد جاهل در محفل دانایان حکایت دو نابینا ، حکایت چهار رفیق که سبویی یافتند ، و حکایت شاعر پیر بوالهوس و حکایت شیخ ساده لوح و مریدان و غیره ، از دفتر بوعلی اقتباس شده است .

علاوه ازین داستانها که مماثلت با حکایتهای مثنوی معنوی دارد در مثنوی بوعلی عنوانات مانند حکمت عارفان ، عشق و عاشق ، ایمان کامل ، ایمان تقلیدی ، ظاهر و باطن ، استدلالیان ، احوال جهان در بیان خاصان و عامیان ، ذات باری ، علم الیقین ، عین الیقین ، حق الیقین ، در بیان حقیقت ذات حق ، شکوه دنیا ، آزادی ، خودشناسی و مانند این بسیار بیان دارد . اگر در بررسی این مثنویات غور و فکر بکنیم حتما سیر در اوراق مثنوی مولوی را احساس می کنیم .

حالا جسته جسته اشعار مثنوی بوعلی را ببینیم که در آن کدام موضوع با اشعار مثنوی مولوی مماثلت دارد . مولوی در باره عشق هرچه گفته است بیشتر فارسی دانان می دانند . او عشق را جالینوس و افلاطون گفته و طبیب جمله علتها فرموده است . در نظر بوعلی هم عشق بی همتا ، دایم و قائم است :

عشق می داند همه بازی و پیچ غیر عشق آنچه باشد ، هیچ هیچ

عسوی سور اینگر باشد در جهان  
 عسوی اضطراب آمد در جهان  
 حسب اسرار بهان عسب و بس  
 عسوی چون مسمی کند ای هوسار  
 این همه سور و سار و سب و ناب زندگی و کائنات مدیون عشق است :

دل ر سار عسوی تا دلیر رسد  
 عسوی کو سی نال و بر طمران کند  
 عسوی کو تا ناح سلطانی دهد  
 عسوی کو تا جسم دل سنا کند  
 عسوی کو تا عقل را رایل کند  
 عسوی کو تا جام مدهوشی دهد  
 کسنگان عسوی را جان دگر  
 جای دیگر می سراید :

عاسفان در پرده صد پرده اند  
 عاسفان مسند از جام الیب  
 عبر حق هرگز نیست در وجود  
 عاسفان چون نام حق را بسویند  
 به گفته بوعلی عاسفان بحر دوست حبری نمی بسب و نمی خواهند :

دوی شان حر سرب دیدار بسب  
 مهر را تا برهن دوری چه کار  
 عاسفان را حر هدایت کار بسب  
 سب حق را تا فلاوری چه کار

سب حق عاسفی جمععی است و هرکه عسوی را فهمد به او رسد و چون  
 آنجا رسد حبری دگر سد :

وصف او از ملک روم و رنگ شد  
 سده را آرام آرد دوی حق  
 ما به رنگ سدی اندر پناه  
 سده را از سدی باشد حبر  
 گر کسی کو تا خدا نک رنگ شد  
 معنی نک رنگی آمد دوی حق  
 او به رنگ صاحبی و مال و جاه  
 او به رنگ صاحبی دارد حبر

همین عاسفان مردان خدا می شوید که از دنیا و مافیها بی حبر و در باد او

هیچ شیء از وی نمی یابد امان  
 او حبر دارد ر حورشید بهان  
 کی سناست عشق را هر بوالهوس  
 صد هزاران می کند در پای دار

عشق کو تا حمامه هسی درد  
 عسوی کو در لامکان حوالان کند  
 عسوی کو ملک سلیمانی دهد  
 عسوی کو تا سینه بر سودا کند  
 عسوی کو تا عقل را جاهل کند  
 عسوی نماید تا فراموشی دهد  
 هر زمان از عیب احسان دگر

دات حق را عارفان خو کرده اند  
 هیچ نماند در نظر بالا و پست  
 هر چه هست سار حوس دانند بسب بود  
 دین و دنیا هر دو را برهم رسد

دوی شان حر سرب دیدار بسب  
 مهر را تا برهن دوری چه کار

فنا می‌شوند و به مرتبه اعلی می‌رسند :

رسم مردان خدا دانی که چیست  
 یک نفس بی یاد او نگذاشتند  
 یاد حق مردان حق را زیور است  
 بوعلی یاد خدا را سرمایه جاودان گفته است :

چون دل تو مایل یاد خداست  
 یاد او بنیاد عمر جاودان  
 باد او درد دو عالم را دواست  
 مولوی پای استدلالیان را چوبین و بی‌تمکین گفته است بوعلی هم در این باره سروده است :

اهل برهانند استدلالیان  
 از دلیل عقل اثبات آورند  
 نیست تمکین اهل استدلال را  
 پس مدلل کی کند حق را درست  
 مولوی فرموده است مرد باید دست خود را در دست کسی دهد که رهنمونی او کند . مردم ، دیو و جن به ظاهر یکسان هستند و ایشان را شناختن کار هر بوالفضول نیست . فقط مردان خدا آگاه ازین دیوی و ددی‌اند منافق کار بوزینه می‌کند و مرد مؤمن عشق احد پیشش دارد . کار مردان روشنی و گرمی و کار دونان حيله و بی‌شرمی است . بوعلی می‌گوید :

کی کند سالوس هان مرد خدا  
 کار پاکان با دغل سازان مسنج  
 سر ایشان را کجا داند کسی  
 نزدیک مولوی یاد خدا عالی‌ترین عبادت است و عارف را به مرتبه اعلی می‌رساند . بوعلی نیز یاد خدا را لازم می‌شمارد :

در دل بنده چو حق پرتو فکند  
 همچو قطره کو به دریا اوفتاد  
 گر که شد قطره به دریا آشنا  
 خار هجرش را ز پای دل بکند  
 عین دریاگشت وصلش دست داد  
 بعد از این تفریق می‌باید ترا

زنگ دل از صیقل رو پاک کن  
 اسم ذات اوچو بر دل نقش بست  
 گشت چون هرنفس، نقش لاله  
 برای علم لدنی دیده بینا باید داشت . مولوی آیت قرآنی مازاغ البصر  
 را شاهد آورده :

گفت پیغمبر که ما زاغ البصر  
 عارفان آرند دلیل مصطفی  
 ذات حق با تست نی از تو جدا  
 بوعلی یار حقیقی را چه در جزء و چه در کل هر جا می بیند :

یار را می بین تو در هرآینه  
 هرچه بینی در حقیقت جمله اوست  
 هرچه آید در نظر از جزء و کل  
 مرغ و ماهی مار و مور و خیر و شر  
 هرچه باشد آب و آتش باد و خاک  
 گوهر جان مطلع انوار اوست  
 بوعلی آرزو داشت که در دریای هو غرق شود ، و وجود خود را در دریای  
 عدم گم کند .

کی بود علم الهی سکر و صحو  
 تا نگردی قطره در دریای هو  
 صوفیان غرقند در دریای هو  
 مولوی از زبان طوطی مطالبی حکمت آمیز گفته ، در مثنوی بوعلی ذکر طوطی  
 به عنوان دیگر آمده است . این جا هم طوطی اهمیتی دارد :

این جهان طوطی صفت باشد تمام  
 طوطی آموخته گوید سخن  
 طوطیان باشند از ادراک دور  
 قال ایشان سر بسر ابتر بود  
 گفتگو داریم ما طوطی صفت  
 اخذ حرف و صوت دارند خلق عام  
 او چه داند سر ها علم لدن  
 طبع ایشان می بود ذیشان نفور  
 حال شان از گاو و خر کمتر بود  
 ما نمی دانیم سر معرفت

طوطیان خوانند پیش مرد و زن کار انسانست فهمیدن سخن  
 طوطیان را از معانی چه خبر در کلام ایشان نمی‌باشد اثر  
 بسا اوقات بیشتر کلمه‌ها و واژه‌های مولوی در مثنوی بوعلی به کار رفته  
 و گاهی یک بیت عیناً نقل شده‌است. مولوی گفته است این جهان کوهست  
 و فعل ما ندا، بوعلی همین مطالب را به گونه دیگر سروده است:

پس تویی مختار هر فعلی که هست نیک‌کردی این جهان را بند و بست  
 مولوی عطار و سنایی را پیشرو خود خوانده است. بوعلی نیز عطار را  
 محترم و رهبر خود می‌دانسته است. او اسرار حقیقت را از عطار آموخته  
 است:

سر مخفی آنچه بود عطار گفت نیست ما را زهره گفت و شرفت  
 اوست سلطان حقیقت در جهان سر های دو جهان کرده عیان  
 فیض بخش است در جهان اشعار او سودمند است مرد را گفتار او  
 گفته اند بس بی بیان اسرار را نه برین شیوه که گفت عطار را  
 این همه و صدها بیت دیگر دلیل روشنی است که بوعلی از اسم و  
 افکار مولوی و مثنوی به نوعی آگهی داشت، بهره‌ور بود ولی چیزی که  
 شگفت آور است اینست که از قرن هفتم تا هشتم هجری آثار و ملفوظات  
 مانند فواید الفواد، سیرالاولیا و خیرالمجالس از افکار و ابیات مولوی  
 خالیست. در سیرالاولیا صد ها شعر خواجه، همام، خسرو و سعدی دیده  
 می‌شود ولی از اشعار مولوی یک بیت هم نیست.

می‌توان گفت که بوعلی یک سخنور کامل بود با قریحه‌ای خوش و  
 استعداد تمام. همان طنطنه و گرمجوشی که در اشعار جلال‌الدین مولویست  
 کما بیش در شعر بوعلی قلندر پانی پتی هم وجود دارد. ذکر این چند  
 بیت براین گفته دلیلی دیگر است:

گرشبی دست‌دهد وصل تو از غایت عشق

تا قیامت نشود صبح دمیدن ندهم

گر برای سر کوی تو رسد دست‌رسی

عرض را بر سر کوی تو رسیدن ندهم

هدیه روی تو گر ملک دو عالم بدهند

یعلم الله که سر موی تو دیدن ندهم

گر به دام دل من افتد آن عنقا باز

گر چه صد حمله کند باز پریدن ندهم

مجتبی انصاری  
استاد فارسی تی، ان، تی، کالج

ملا ناظم هروی، در تذکره

برخی از پادشاهان صفوی سخن شناس بودند و قدر سخنوران و شاعران را می‌شناختند. از سخنوران این دوره که تعدادشان بسیار است، صائب، وحشی، کلیم، عرفی، هاتف، فصیحی، واله هروی، ناظم هروی و میرزا جلال اسیر و غیرهم نغمه های خوش آیند سروده اند. بعضی از اینها متقدمین را پیروی کردند و سعی نمودند که طرز قدیم را تازه کنند. این نکته قابل یادکردن است که آنچنانکه بیشتر اهل ادب می‌پندارند سبکی که به نام سبک هندی معروف شده سر تا سر از عبارت های پیچ در پیچ، معانی آفرینی و اغراق انباشته نیست بلکه در آن مضامین لطیف و کارآمد نیز وجود دارد و این مضامین نشانه هنر آفرینی و باریک اندیشی و نکته سنجی آن شاعران باکمال است.

یکی از مسائل مهم ادبی دوره صفویه مسأله توسعه و ترویج زبان و ادب فارسی بیرون از سرزمین ایران، و مخصوصاً در کشور هندوستان است. چنانکه ما می‌دانیم زبان فارسی با زبان قدیم هندوستان یعنی سانسکریت رسته پیوند دارد - عقاید و داستانهای قدیم این هردو کشور نیز متشابهاند. دوره حیات ناظم هروی تقریباً از اوایل سده پانزدهم هجری شروع شده تا آخر همین قرن دوام یافته است. حقیقت این است که ناظم هروی در طول زندگانی خود زمان سه تن از شاهان صفویه یعنی شاه عباس بزرگ،

شاه صفی و شاه عباس ثانی را درک کرده است گفتنی است که اگرچه ناظم به شاهان صفوی نزدیک نبوده اما او شاعر دربار عباس قلی خان شاملو بود که از طرف شاهان صفویه بیگلر بیگ هرات بود، همچنین در مدح حسن خان شاملوکماز طرف شاهان صفویه حاکم خراسان بود قصیده ها پرداخت. چنانکه در مجمع الفصحا نوشته است:

"مداح حسن خان شاملو حاکم خراسان بود. از جانب یکی از شاهان صفوی اکثر مقاطع و غزلها بلکه اکثر غزلیات در تعاریف خان مسطوراست" حسن خان شاملو دلدادۀ شعر فارسی بود و خودش هم شعر می گفت - طاهر نصر آبادی در تذکره خود نوشته است که او دیوانی مشتمل بر سه هزار بیت به یادگار گذاشته است.

نام و نام خانوادگی شاعر: بیشتر تذکره نگاران این شاعر را بنام ملاناظم هروی ذکر کرده اند. طاهر نصر آبادی که معاصر این شاعر بوده، در تذکره خود نامش را ملا ناظم هراتی نوشته اما خود ناظم در دو قصیده خویش را "علی رضا" نامیده و گفته است:

در آغاز فطرت در آوان مبداء      علی بود نامم رضا بود کارم  
چو گشتم ملقب به ناظم یقین شد      که دادند در ملک نظم اختیارم

از این دو شعر معلوم می شود که نام اصلی شاعر "علی رضا" بود ولی بعد از آنکه شهرت و مقبولیت او زیاد گردید ناظم تخلص یافت.

تاریخ تولد و مولدش: تاریخ تولد ملاناظم در هیچ تذکره بدست نمی آید. خودش به این نکته اشاره نکرده است. اما چنانکه برخی نوشته اند در سال ۱۰۷۶ هجرت سالد بوده بنابراین به احتمال قوی در ۱۰۱۶ به دنیا آمده است.

مولدش هرات واقع در خراسان قدیم بوده که امروز از افغانستان است. خود مکرر در اشعارش از مولدش نام برده است. و در یکی از اشعارش نسبتش را به خراسان چنین بیان کرده است:

بود دیوان فصاحت به دو مصرع محتاج      طالب از آمل و ناظم ز خراسان برخاست  
در مثنوی "یوسف زلیخا" که از تصانیف اوست نگهبانی خراسان را



بدین بیان آرزو نموده است :

به دور این چنین فرخنده شاهی      که عشرت داشت هر سو برنگاهی  
هرات کامرانی را نگهدار      خراسان بزرگی را نگهدار

جای دیگر در ضمن یکی از قصایدش ادعا می‌کند که مولدش خراسان از وجود او گنجینه انفاس مسیحا شده ولی مردمان قدرش را نمی‌شناسند . آموزش و تربیت و استاد ناظم : اطلاعات درباره آموزش و تربیت ابتدائی ناظم هروی نایاب است . قرین قیاس است که تعلیم و تربیت این شاعر در همان ایلات هرات شده باشد . البته در فن شاعری استاد او شاعر معروف هرات میرزا فصیحی شاعر درباری حسن خان شاملو در خراسان بود و بعد از آن شاعر و مصاحب درباری شاه عباس بزرگ صفوی نامزد شد . مؤلفین "مجمع النقایس" ، "مخزن الغرایب" ، "خلاصه الکلام" و "نشر عشق" متفق‌القولند که در فن شاعری میرزا فصیحی استاد ناظم بود . او به استادش ارادت و اخلاص حقیقی داشت و از جدائیش سخت غمگین بود . گفته است :

جام دیدار فصیحی داشت ناظم نشسته ای

کز دلم هجران چندین ساله را آواره کرد  
این همان فصیحی هروی است که سه شاگردش درویش حسین‌واله هروی ، ملا ناظم هروی و میرزا جلال اسیر شهرت یافتند . او آرزومند بود که به هند سفر کند . مراد نیافت . اما نسخه ای از دیوانش را به اگره فرستاد . میرزا اسکندر بیگ در عالم آرای عباسی نوشته است که در سال ۱۰۳۱ هـ چون شاه عباس بزرگ به هرات وارد شد فصیحی را طلب نمود . نواخت و شاعر درباری خود مقرر کرد و صاحب آتشکده می‌نوسد که فصیحی در خطاطی نیز چیره دست بود . طبق قول طاهر نصرآبادی دیوانی مشتمل بر شش هزار بیت به یادگار گذاشت . وفاتش به گفته درویش حسین‌واله هروی در ۱۰۴۶ هـ اتفاق افتاد .

بگو فصیحی آزاده سوی جنت شد

رشته و تعلق ناظم به عباس قلی خان

از مطالعه تذکره ها واضح می‌گردد که اولین مربی و سرپرست ناظم عباس قلی خان شاملو بود که از طرف شاهان صفویه بیگلر بیگ هرات بود. او شاعر را زیر حمایت خود گرفت و پیوسته او را به خلعت و نعمت خوشدل می‌ساخت.

واله داغستانی در تذکره ریاض الشعرا نوشته است :

در خدمت عباس قلی خان شاملو که در زمان شاه سلیمان مغفور بیگلر بیگی به استقلال هرات بود بسرد برد و خان مزبور مراعات نسبت به وی فرمود و مثنوی یوسف و زلیخا را بفرموده این خان والا شأن گفته و داد سخنوری در آن داده در مدت چهارده سال به اتمام رسانیده است. و به قول طاهر نصرآبادی در خدمت عالیجاه عباس قلی خان اعتبار عظیم داشت چنانکه در یوسف و زلیخا مدح مشارالیه در نهایت قدرت کرده.

در مثنوی یوسف و زلیخا نام بابی مفصل در تمجید و تحسین عباس قلی خان نوشته و خلوص عقیدت خود را نسبت به اظهار داشته و سبب تألیف این مثنوی را بیان کرده است.

به بخت شاملو عباس خانست که چون دولت مقدس دودمانست  
نمی‌ترسم بگویم هرچه باشد کم از شاهست و بیش از هرچه باشد

باز هم می‌گویند که چون عباس قلی خان شاملو مرا از جام سخن مست دریافت به طرف من نگاه انداخته فرمود که ای مداح من اشعارت درخشنده، غزلت زیباترین، قصیده های تو برای احباب بزم چراغ هدایت است. تو شاه اقلیم سخنی، پس نمی‌دانم چرا تا حالا مثنوی نسروده ای. زنهار نخواه که گلت در غنچه و باده ات در خم بماند.

چرا در مثنوی فکرت رسا نیست نمی‌دانم چرا ناشد چرا نیست  
نخواهیمت که باشی بی‌ترنم گلت در غنچه باشد باده در خم

اما عذر پیش کرد که این مثنوی قبلا هم منظوم گردیده است سخن گفته را باز گفتن زیبا نیست. عباس قلی خان پاسخ داد که همه راههای جهان سلوک مردمان است پس اگر کسی به راهی که دیگران رفته اند بگذرد

خطا نمی‌توان گرفت پس قصه یوسف و زلیخا را از سر نو منظوم کنی . ناظم پذیرفت . گفته است :

کمر بستم به تحصیل رضایش      زبان دادم به ترتیب دعایش  
 الهی تا ز یوسف وز زلیخا      کنند آرایش معنی و انشا  
 به مصر بخت فرمائش روان باد      که فرمانم به این نظم روان داد  
 مؤلف خلاصه الکلام نوشته است که ناظم این مثنوی را در ظرف  
 چهارده سال تمام کرد .

مؤلف نشترعشق هم همین طور بیان کرده که در عرصه چهارده سال ،  
 سه یک هزار و هفتاد و دو به اتمام رسانیده ولی ناظم تاریخ آغاز و انجام  
 این مثنوی را چنین بیان کرده است :

زهجرت در هزار و پنجه و هشت      زمولودش سخن خوش دودمان گشت  
 نگارش زان درین فرصت فروغست      که سال چارده سن بلوغست

### دوران پیری ناظم

از مضمون اشعاری که در دوران پیری سروده چنین برمی‌آید که او در  
 خزان عمر عزلت نشینی و گوشه گیری اختیار کرد و از شهرت و نام دوری  
 می‌جست . گفته است :

ناظم از بس مست ذوق گوشه گیری گشته ام

هر دم از خود تا به خلوت‌گاه عنقا می‌روم

در پیری کم زور و ناتوان شده بود و نیروی راه رفتن نداشت .

مخمورم و سوی باده نتوانم رفت      ستاقم و ره اراده نتوانم رفت  
 پیری به ضعیفی‌ام چنان گشته سوار      کز خاطر کس پیاده نتوانم رفت



تکرار دوا کم نکند ضعف بدن را      بسیار مزین بخیه قبا کهنه تن را

در چنین وقت همه هوسها و تمنیات شاعر نابود و تمام تعلقات معدوم

شده بود می‌خواست که مثل موران قانع و صابر بماند نه مانند حضرت

سلیمان صاحب سر و سامان باشد ؛  
پیری از ما برد رنگ خواهش دیو هوس  
تلخی از ما رفته چون گل در شکر افتاده ام

\*\*\*

چنین از ضعیفی بساط غرور      اگر مورگردی سلیعان مباش  
فی الجمله در همین عوالم ضعیفی و ناتوانی ناظم هر وی در سنه  
۱۰۸۱ هـ از این جهان فانی به جهان جاودانی شتافت .

دکتر متین احمد صبا  
( دانشگاه بهار مظفر پور )

### میرزا معزالدین فطرت موسوی

قبل از اینکه بترجمه احوال و شرح زندگی فطرت بپردازیم متذکر می شویم که شخصیت این شاعر نامور و معروف عهد اورنگ زیب ( ۱۱۱۷ - ۱۰۶۸ هـ ) مانند اغلب رجال مشرق زمین در پرده خفا بود بنا بر این برای کسانی که بعد از تقریباً سه قرن به مطالعه و تحقیق در باره او بپردازند مشکل است که به واقعیت پی ببرند. تذکره نگاران ایران و هند درباره فطرت مانند بیشتر شعرا و معاریف دیگر جز عباراتی در توصیف و تعریف صاحب ترجمه و اشعار چیزی ننوشتند و این امر کار ما را مشکل تر ساخته است .

اسم شاعر بنا به تصریح تمام تذکره نویسان میرزا معزالدین محمد و تخلص او فطرت است و گاهی معز و موسوی هم تخلص می کرده اصلش از ایران و یکی از خانواده های سادات موسوی قم بود ، و محقق اینست که از اولاد امام موسی کاظم بود چنانکه در قصیده های که در توصیف امام رضا گفته این بیت را سروده است :

برای هر کف خاکی ز آستانه تو

که هست بامن شان ربط جسمی و جانی

فطرت پسر میرزا فخرالدین فخر از خانواده سادات موسوی قم و صبیبه زاده سید السادات میر محمد زمان شهدی بود که طبق تحریر مآثر الامرا و تذکره نصرآبادی سرآمد علمای آن مکان فیض نشان بود .

درباره زادگاه فطرت تنها کسی که به توضیح پرداخته میر وزیر علی عبرتی است که در ریاض الافکار در ذکر فطرت نوشته است که "مولد حمیدهاش ولایت قم است (ورق ۹۲) تذکره نویسان مانند آزاد بلگرامی ، سراج الدین علی

خان آرزو و غیرهم او را از خانواده سادات موسوی قم محسوب می‌گردانند ، اما همسرانش مانند افضل سرخوش و محمد بقا راجع به زادگاه و خانوادهاش خاموشاند . حسن عسکری بلگرامی ، شمس‌الله قادری و برخی دیگر او را شهدی گفتمانند ، فطرتا نیز ضمن قصیدهای خود را به شهید منسوب می‌کند چنانکه می‌گوید :

مرا که شهیدیم خاک آن دیار بس است

عقیق ار یحیی لعل ار بدخشانیسی

نسبت باین خیال نویسنده مخزن‌الغرائب چنین اظهار داشته است :

" چون والدماش دختر میر محمد زمان شهدی بوده او باین سبب در شهید مقدس سکونت اختیار نموده بود از آن جهت شهدی مشهور شده . ( ۲ )

در باره سال تولد فطرت اختلافی نیست . افضل سرخوش در کلمات

تولد فطرت را ۱۰۵۰ هـ نوشته است و " افضل اهل زمانه " تاریخ ولادت اوست ( ص ۹۵ - ۱۰۰ ) - دیگران نیز بر همین قولند .

فطرت از آغاز سن تمیز در وطن خود و اصفهان به تحصیل علوم پرداخت

و کسب کمال را به منتها رساند . آزاد بلگرامی درین مورد می‌نویسد که " اوایل

کتب در وطن خود تحصیل کرد " تذکره نویسان مانند قدرت‌الله گوپادری

و آزاد بلگرامی چنین اظهار می‌دارند که : در عنفوان شباب فطرت با پدر

خود مرزا فخرالدین ناسازگار شده ، شهید را ترک گفت و به اصفهان شتافت .

پس از چندین مدت در مدرسه " جده به حوزه " درس آقا حسین خوانساری راه

یافت ، علوم ادبی و منطق را از محضر او آموخت . و در فاصله کوتاهی در

شمار شاگردان برجسته آقا حسین درآمد .

در همین ایام ذوق ادبی و قریحه خاص او بر اثر امکاناتی که در حوزه

درس استادی مانند آقا حسین خوانساری وجود داشت شکفته شد و در زبان

فارسی به سرودن شعر پرداخت و هم جاده عقلیات و نقلیات نور دیده ،

خود را باقی حدود کمال رسانید . اصفهان در آن زمان گهواره علمای ، فضلا

و شعرا بود ، صائب ، طاهر ، وحید ، آقا حسین و میر سید علی مرجع ارباب

علم و فضل بودند . فطرت با صائب مجالست داشت و اکثر بر اشعار او اعتراض

می‌کرد، سرخوش می‌گوید که درین بیت قصیده که مرزا صائب در تعریف عمارت گفته :

چون لباس غنچه تنگی میکند بر دوش گل

. بر شکوه این عمارت پرنیان آسمان  
خرده گرفت که دو لفظ " بر " در مصراعین خلاف محاوره است و مرزا  
صائب بعد رد و بدل بسیار معترف شد . همین طور به یک بیت در دیوان  
فطرت بر می‌خوریم که شاید صائب را نشانه طنز گردانیده است :

جهان ز پختگی ما شده است داغ کباب

نه صائبیم که اندیشه‌های خام کنیم  
ازین روهم برای یافتن محیط مناسب تر و هم برای کسب دانش بیشتر  
در سال ۷۹ - ۱۰۷۸ از اصفهان به هندوستان رهسپار گردید . سبب مهاجرت  
فطرت به هند از روی تحریر نصر آبادی همین طور به ملاحظه می‌آید :

" چون درین ولایت فضیلت و نجابت قدری نداشتیم سال قبل از حال  
تحریر روانه هندوستان شد " . مانند اغلب شعرای هم عصر خویش فطرت هم  
چاره نداشت که ایران را ترک گوید و درسزمین هند که گهواره علم و دانش  
بود پانهد . بیان نصر آبادی اگر چه کوتاه است اما در باره اوضاع ایران آن  
زمان مهم است . در عصر صفویه صدها شاعر و اهل دانش از ایران به هند  
آمدند و در دربار مغول عزت و احترام یافتند ، بر اثر و کشش انعامات و الطاف  
شاهانه اغلب شعرای ایران روبره هند نمودند و این جور احساسات و تمنیات  
خود را در کلام خود ابراز نمودند ، سلیم طهرانی می‌گوید :

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین شد

فطرت نیز استثنا نبود . در دیوانش این شعر بملاحظه می‌آید که فطرت از  
دست نارسائی بخت خویش شکوه می‌نماید :

می‌روم آخر به هندستان ز دست آن نگار

گر چه از بخت سیه پا در حنا باشد مرا

پس فطرت وارد هند گردید و زمینهای فراهم آورد تا به دربار اورنگ

زیب راه یافت و برطبق شرافت ذاتی و نسبت بزرگ و فضائل و کمالات علمی مشغول عنایت شاهانه گردید و مناصب گوناگون و مهم یافت ، نویسنده مخزن الفرائب چنین می نویسد :

" به نیروی طالع به مدارج اعلی ترقی نموده پیش پادشاه خصوصیت و اعتبار پیدا کرد " در مدتی کوتاه ، او یکی از مقرب ترین امرای دربار اورنگ زیب محسوب شد و مرتبا بر مناصب عمده مثلا داروغه خلعت خانه ، خالصه شریفه ، دیوان تن ، دیوان صوبه بهار و در آخر دیوان مجموع مالک دکن فائز بود از روی اطلاع مآثر عالمگیری ، اورنگ زیب او را با منصب یک هزاری و خطاب موسوی خان سرفراز نمود ، اورنگ زیب به پاس علمی و شرافت ذاتی خاله اعظم شاه را که دختر شاه نواز خان صفوی بود به ازدواج او در آورد و ازین هم زلفی خود سرش را باوج عزت و افتخار برافراخت .

دوران دیوانی صوبه بهار صحبتش با بزرگ امید خان که ناظم صوبه مذکور بود سازگار نگردید ، چون این خبر مسموع پادشاه شد فطرت را احضار کرد چندی بعد یعنی در سال ۱۰۹۹ قمری از تغییر معتمد خان به خطاب موسوی خان و دیوانی تن سرافرازی یافت و بعد یک سال به دیوانی مجموع مالک دکن منصوب شد . و در همین جا در ۱۱۰۱ هـ بدرود حیات گفت . سرخوش در تاریخ وفاتش گفت :

معزالدین محمد موسوی حیف

ز عالم سوی ملک معنوی رفست

کشیده " آه " و گفتا عقل تاریخ

معزالدین محمد موسوی رفست

x x x

فطرت از معروفترین شعرای قرن یازدهم ایران و هندی باشد ، سرخوش عقیده دارد که در آن زمان هیچ یک از شاعرانی که به دربار هند راه یافته بودند قابلیت و کمالات فطرت را نداشتند ، در فضیلت و دقت آفرینی و جدت طبع و خرده بینی بد بیضا می نمود . در خوش خیالی و معنی یابی و شعر فہمی و انشا پرداززی و در منقول و معقول کم نظیر بود . چنانکه فطرت



خود می گوید :

من مرغ خوش ترانه باغ فضیلتم

طبع مرا به زمزمه شاعری چه کسار  
سائر تذکره نویسان چه معاصر و چه متأخر متفق اند که فطرت مردقانع ،  
فقیرمنش ، غیور و دوستدار استغنا و عزت نفس بود ، شاعری و بدیهه گوئی  
را وسیله کسب معاش نساخت . هنگامی که پادشاه عالمگیر بنا به سببی با او  
سرگزان بود فطرت هم به سائق طبع غیوری که داشت از خدمتش سر پیچید .  
و چون احباب اصرار نمودند که از پادشاه معذرت بطلبند فطرت کاغذی به  
پادشاه فرستاد و این شعر نوشت :

در طلب ما بیزبانان امت پسروانایم

سوختن از عرض مطلب پیش من آسان تر است  
اوهیج گاه از بهر دونان منت دونان نکشید و استقلال فکری و استغنائی  
ذاتی خود را فدای درم و دیناری چند نکرد ، فطرت در اشعار خود اشاراتی  
بسیار به عزت نفس ، و علوهت دارد مثلا " می گوید :

سرفرو داشت مرا جوهر ذاتی دایم

موسوی تیغ کمر بسته ارشادم بسود  
بر تخت خسروی ننهد پا غرور فقر

آب گهر تر است ز موج حصر مسا  
این طبع غیور و فطرت لطیف فطرت را در جمع شعرا و دانشوران هم  
عمرش مقبول و معروف گردانید ، شعرای معروف مثلا " ناصر علی سرهندی  
طبع عالی و شرافت ذاتی وی را ستوده است و بر مرگ او می گوید :

حیف دانا مردد ، افسوس نادان زیستن

اکثر شعرا از محضر صحبت وی کسب فیض کردند و شرف تلمذ یافتند .  
محمد ابراهیم انصاف ، میرزا قطب الدین مایل ، میر محمد هاشم مضمون ،  
میر محمد علیم تحقیق و میرزا افضل سرخوش صاحب کلمات الشعرا نسبت  
شاگردی وی را داشتند ، افضل سرخوش در تذکره خود درین مورد چنین اظهار  
می نماید : " فقیر مدتی در خدمت آن بزرگوار شعر گذرانیده مشق پخته کرده

و تربیت‌ها یافته " . فطرت هم سرخوش را گرمی می‌داشت و دربارهاش گفته است: "درهند که آمدم همین سه شاعر دیدم غنی ، ناصر علی و سرخوش " این قول راجع به سرخوش اهمیتی بیشتر دارد .

فطرت شعر بسیار نداشت ، دیوانش خیلی مختصر و مشتمل بر دوهزار و دوپست بیت است - نسخه‌های خطی دیوانش در اغلب کتابخانه‌های هند موجود است ، و این نشان شهرت اوست . اشعارش شامل قصائد ، مثنویات و غزلیات و رباعیات و قطعات است و غزلیهایش بهتر از دیگر آثار اوست ، اما اهمیت او بیشتر برای غزلیهای اوست که این غزلیها آمیخته به لطافت ، عرفان و حکمت و بعضی شاهکارذوق و اندیشه است و هم او لطیف‌ترین نکات عشق و محبت و فلسفه و اخلاق را بکمک امثال روشن کرده است . او آفرینندهٔ مضمون‌های تازه بوده :

از راه دور آمده این گوهرین متاع

غافل مباش از سخن دیر دیر ما

و جای دیگر می‌گوید :

نیست در طرز سخن فطرت کسی با من شریک

بیت رنگین معنی ام را خانه سر بسته است

این نکته نیز قابل گفتن است که در زمانی که فطرت می‌زیسته هرنااهل

به‌خواهش شهرت‌طلبی باوصف بی‌مایگی علمی و ادبی به شعرگوئی می‌پرداخته است چنانکه غنی درین معنی اشاره کرده :

از بسکه شعر گفتن شد مبتذل درین عهد

لب بستن است اکنون مضمون تازه بستن

این متشاعران بی‌مایه باسرفت اشعار دیگران جهد می‌کردمانند که نامور

شوند فطرت درین مورد گفته است :

مصرع ما می‌شود رنگین تر از دخل حسود

چشم بد گردد سپند از شعله آواز ما

اگرچه هیچ شاعری رانمی‌توان یافت که از اسلاف خود متأثر نشده‌باشد

ولی این امر شدت و ضعف و قلت و کثرت دارد و بستگی دارد به قوهٔ ابتکار

را ابداع از طرفی و نیروی تقلید شاعر از طرف دیگر، هر چند فطرت از اسلاف خود متأثر شده ولی مانند متشاعران اندک مایه که مضامین دیگران را اخذ کرده در قالب دیگری می‌نمایانند، با همان الفاظ و معانی را به تقدیم و تأخیر، بنام خود جلوه می‌دهند او به اخذ مضمون دیگران نپرداخته.

فطرت معتقد است که باید ذهن شاعر خلاق باشد و خود طرح سخن کند، و گرنه آن به که دهان بپندد و لب نگشاید:

موسوی شعر اگر خوب نباشد میسند

تا دگر راه نیابد سخن بد گویا

چنانکه تذکرکردم فطرت هم‌ایرانی نژاد و هم سخن سنج معتبر و ممتاز بود. شعر او از عناصر مختلفه تزیین و مشاطگی داشت و در کلامش توازن و سلامت بود و زبانش با مزایا و خوبی‌های طبیعی آشنائی داشت. در نتیجه این خصائص اسلوب فطرت اکثر ساده و شسته و روان است، تلاش در جستجو و آفرینش مضامین تازه، شعر او را گاه گاه ثقیل و نا مانوس کرده، و در بعض موارد ضعف و تکلف دارد، اما به هر روی زبانش ساده است که غزلیاتش از حیث لطافت و نازکی و ملاحظت و رنگینی ممتاز است، در اثبات این معنی باید این غزلها را مطالعه بکنیم که مطلعش اینست:

بر گل هزار ناز بجای می‌کنیم ما

خود را حنای آن کف پا می‌کنیم مسما

»

نابستن و شکستن پیمان چرا چرا

ای دیر صلح زود پشیمان چرا چرا

»

چهره صبح بلا زلف سیه فام بلا

چه کند عیش کسی صبح بلا شام بلا

»

جز ترک عشق با تو ستکار چاره نیست

آخردل است جان من این سنگ خاره نیست

جز یاد تو فکری دل نا شاد ندارد

این شیشه می غمخ پری زاد ندارد

\*

ز بسکه جلوه حسن تو بیکران دیدم

به یک نگاه ترا عمر جاودان دیدم

\*

مثل همصرائش مانند بیدل، ناصر علی و غنی اشعار فطرت از ابهام  
زولیدگی زبان و پیچیدگی بیان آزاد است، زبان و تخیل فطرت هر دو ساده  
و پرکار است و یک نوع جذب و دل گرفتگی دارد مثلاً " این اشعار :

شب از پروانه شرح انتهای شوق پرسیدم

کف خاکستری افشانند بر دامان فانوسی

\*

صد شیشه ساختند ز سنگ مزار من

از یاد روی دوست پری خانعام هنوز

\*

در شبستان ازل شمع یکی بیش نبود

بزم را از پر پروانه چراغان کردند

اشعار او محتوی معانی باریک و خیال تازه و مضامین بکر می باشد، او

همواره در پی جستن معانی و مضامین بدیع بوده است و در اندیشه خیال تازه،

ازین رو فطرت در مشاهده موجودات و حوادث عالم و باریک بینی در اشیاء

طبیعت خیلی دقت می کرد، معانی دقیق و مضامین لطیف او نتیجه همین

دقت نظر و باریک بینی است که او در اشیاء عالم داشته و با دیده محققانه

در آنها می نگریسته و با تخیل شاعرانه و اندیشه حکیمانه از آنها نتیجه

گرفته است، چنانکه می گوید:

بنوعی گریه رنگین کرد افکار مرا فطرت

که رنگ کاغذ ابوی است جزو داستانم را

مختصر اینکه بسیاری از اشعار فطرت مثل تریاک تلخ و مثل شراب

نشأت انگیز است و برای کسانی که جان عبرت پذیر دارند سرمشق واقع است.

دکتر نعم الحق صدیقی  
گروه فارسی، دانشکدهٔ داکتر حسین  
احمدی گیب، دهلی

### شعر فارسی طی دوره های معولان متأخر

دوره‌های معولان متأخر، تاریخ روال و ورشکستگی مالی سلطنت معول درهند می‌باشد. سلطنتی که از لحاظ وسعت، همپایهٔ حکومت انگلیس درین کشور بود، با زمان عالمگیر ثانی این قدر تنزل یافته بود که مشکل می‌بود حتی حومه‌های دهلی را شامل آن قرار بدهند. اهل ازبیکه، دوم عصر اورنگزیب آثار گردید.

در حکومت فردی و استبدادی طلوع و تنزل، تمام شوین زندگی را تحت تأثیر فرار می‌دهد. در دوران حکومت معول وضع، همین طور بود. در حالیکه مردم از بحولات بد متأثر گشتند، شاعران بدترین آسیب‌ها را دیدند، سوپر سنی شاهنشاهان کبیر معول مانند اکبر از شعرا مال گذشته‌گردید. اورنگزیب می‌توانست آداب و سنن جانشینانش را حفظ بکند اما عرور و حاطلی هایش مانع بود در صورتی که طی دوره‌های اکبر، جهانگیر و شاهجهان، شعرا به هند روی می‌آوردند، و از جوایز و انعامات هنگفتی بهره‌ور می‌شدند، در زمان معولان متأخر ورودشان نسبتاً کم شد حتی قدر و حرمت شعرای هندی

سرا رعایت نمی‌شد. با این همه برخی از شاعران از جمله فطرت، شهرت، سحبا، امید، واله، حرین و غیر اینها به هند درآمدند و در حمایت بزرگان فرار گرفتند. چنانکه شهرت، بیدل، راسخ و سالم به دربار شاهزاده محمدا عظم وایسته بودند<sup>۱</sup> - ناصرعلی سرهندی از سرپرستی ذوالفقارخان برخوردار بود - سراج الدین علی خان آرزو که اغلب دوره زندگی اش را در دهلی گذراند، اول با دربار نواب اسحاق خان سنسری و بعد با پسرانش نجم الدوله نواب محمد خان و نواب رشید خان سالار جنگ وایستگی داشت.

با وجود این اوصاف سرور ساعری در این روزگاران سامان درسی نداشت. شعر خان بودی تذکره نویس معروف وضع عمومی شاعران را چنین منعکس کرده است:<sup>۲</sup>

"سرای رمان حال مطلقاً از قواعد عروض بی خبرند - بنابراین این علم ضروری تحصیل مبروک گردیده - چه هرکس در مصراع برهم نواند نافت و نسی به منبع اسنادان، موروث نواند کرد نام ساعری موسوم می‌گردد، بخلاف شعرای سلف که پس از حصول این هنر و تحقیق مراتب آن، لب به سخن موروث نمی‌گنودند".

معهذا اطلاق این بنامه به عموم نمی‌نواند موجه باشد زیرا شاعران خیلی ورزیده و معروف کاملاً از بین برهنه بودند - علاوه بر شعرای ایرانی، ناصرعلی، بیدل، راسخ، واضح، راسخ، ناحی، سرجوش، گلش، سحر، آرزو، فقیر، ثابت، فیول، آفرین، گرامی، آزاد، وایسته، محسن، جوشگو و غیرهم را نئیده<sup>۳</sup> همس عصر بودند.

دریا دلی و سرپرستی اکثر، جهانگیر و شاهجهان هنوز هم در ادهان مردم ناره بود. از آنجا که حاشیه‌اشان نوعی پیروی آنان را نماندند نازار شعر و شاعری از روی افتاد. در این ناره محمد افضل سرجوش چنین ابرار نظر می‌کند<sup>۴</sup>:

"ناصرعلی بعد از اسعداد خود در هندوستان دستگاهی نیافت - در رمان بی‌عیب واقع شد والا این چنین نازک حیالی می‌باید ملک الشعرای عصر باشد - و من بی‌طالع هرگاه در دیوان خود نگاه می‌کنم این قدر معنی‌های

تازه می‌بایم که شعرای دیگر برای یک مصرع عاجزاندر نمی‌یابند، اما هیچ‌کس خریدار نیست، بلکه به گوشه چشم هم نمی‌نگرد.

اینک به سیر شعر و شاعری در دوره‌های مفلان متأخر نظر افکنیم، تاکنون ظهوری و نظیری صاحبان شیوه عالی شمرده می‌شدند، بعلاوه اسلوب بسیاری از شعرای دیگر را کور کورانه تقلید می‌کردند، ابداع و ابتکار در میان نبود و اشعار ظهوری، نظیری عرفی، زلالی، طالب، شفائی، جلال، اسیر، کلیم، دانش، صائب، سالک، قاسم، دیوانه، شوکت، شفیع‌ای اثر و غیر اینها بخاطر تقلید از آنها مورد مطالعه و توجه قرار می‌گرفتند. به نظر می‌رسد که ناصر علی و بیدل به اندازه زیادی زیر نفوذ ظهوری رفتند و به حد ممکن وی را پیروی کردند. بقول شیروان لودی، ناصر علی معتقد بود که "بر روی زمین بهتر از ظهوری نیامده" <sup>۴</sup> از طرف دیگر بیدل که بنظرش فقط شعر تخلیقی، بهترین بود بنا به قول خوشگو اعتقاد زیاد به ظهوری داشت، از بلندی و فخامت شعر او در حیرت می‌ماند و بر آن رشک می‌برد. <sup>۵</sup> خان آرزو نیز مداح بزرگی ظهوری بود. بنظرش هیچ کس نتوانست او را موفقانه تقلید کند و هیچ همتایش نبود. <sup>۶</sup> صائب تبریزی در نظر شاعران این دوره بسیار بزرگ و نامدار می‌نمود و شیوهایش مورد قبول همگان بود. جلال، اسیر، قاسم، دیوانه، درنازک خیالی و پیچیدگی طرز بیان معروف بودند و بسیاری روش آنان را تقلید می‌کردند ناصر علی و بیدل نیز گرچه در حقیقت مبتکر سبک خاصی نبودند بسیاری، روش آنان را تقلید می‌کردند ناصر علی و بیدل نیز گرچه در حقیقت مبتکر سبک خاصی نبودند بسیاری، از ایشان پیروی می‌نمودند. از میان سخنوران دیگر که شیوه‌شان مورد تقلید قرار گرفت عبارت بودند از واضح، نسبتی، رایج، سالم و سرخوش و غیره. در قصیده، عرفی، و در مثنوی ظهوری و زلالی، عالی‌ترین مقام و منزلت را داشتند.

سادگی فکر و سلاست کلمات، معمولاً جلب نظر نمی‌کرد اشعار و آثار ساده و روان، بی‌قدر و نازیبا و فاقد جذبه می‌نمود.

به مناسبت بحث، بی‌مورد نیست که نظر سرخوش را در این باره بیاوریم: <sup>۷</sup>  
 "تمام دیوانش (یعنی بیدل کشمیری) را سراسر سیر کردم، غیر ازین

دو بیت تلاشی بنظر نیامده."

"میرچشمی دیوانی ضخیم بطرز قدیم دارد - یک بیت او اندک مزه دارد". تقریباً هر شاعر به جای اینکه احساسات و عواطفش را با سادگی طبیعی و بدون ساختگی اظهار بدارد متوسل به موضوعاتی می‌شد که با واقع بینی فاصله بسیار داشت و جهت ابراز آنها زبان پیچیده‌ای را بکار می‌برد که تفهیم شعر را دشوار می‌کرد. اگر سبک این نوع شعر را مطالعه کنیم متوجه می‌شویم نکته‌هایی که شعرای پیشین با سادگی و روانی اظهار می‌داشتند با واژه‌ها و ترکیبات مشکل ابراز شده‌اند.

خیلی متداول بود که جواب ابیات و یا تمام غزل استادان بزرگ را بنویسند - این سنت را خود سخن‌سرایان ایرانی به هند وارد نمودند. درین خصوص مطالعه دیوان صائب کفایت خواهد کرد - در زمان شاهجهان در مشاعرهای یعنی مجلس شعرخوانی که شاهزاده دارا شکوه برپا نمود، هر شاعر موافق قریحه خود به جوابگویی این بیت دانش پرداخت<sup>۸</sup>:

تاک را سیراب کن ای ابر نیسان در بهار

قطره ای تا می‌تواند شد چرا گوهر شود

شاهزاده گفت :

سلطنت سهل است خود را آشنای فقر کن

قطره تا دریا تواند شد چرا گوهر شود

سرخوش می‌نویسد :<sup>۹</sup>

"مولوی محمد سعید اعجاز، در وقت رفتن به لاهور مطلع عارفانمای به

کیفیت تمام گفته بود :

کشیدم ز جنون ساغری که هوش نماند

دگر معامله با پیر می‌فروش نماند

فقیر در جوابش مطلعی بعرصه ظهور جلوه داده است :

گداخت حیرت حسن توام که هوش نماند

چو برگ گل ز تنم جز لب خموش نماند

حاجی محمد جان قدسی این مطلع را سروده است :



چو غنچه گل صد برگ ، آسمان دو رنگ

به صد برهنه دهد یک قبا و آنهم تنگ

بند را بن داس خوشگو که شاگرد آرزو بود به این منوال پاسخ داد: <sup>۱۰</sup>

به رنگ غنچه نوگس به گلشن نیرنگ

زشش جهت شد ، بر اهل دید قافیه تنگ

در آن روزگار جوابگویی ، این قدر رواج یافت که از ابیات و غزلیات گذشته

و به سراسر دیوانها رسید . گلشن ، دیوانی در جواب دیوان شفیعی اثر شیرازی

ترتیب داد <sup>۱۱</sup> بعد خان آرزو نیز جواب همان دیوان را نوشت <sup>۱۲</sup> . سایر

دیوانهای جوابی آرزو عبارتند از :

۱ - دیوان آرزو در جواب دیوان افغانی ؛

۲ - دیوان آرزو در جواب دیوان سلیم ؛

۳ - دیوان آرزو در جواب دیوان کمال خجندی ؛

مثنویات بتقلید حمسه نظامی گنجهای از دیرباز گفته می شده است .

خود آرزو این گونه مثنوی متعدد گفته ، بدین قرار :

"شور عشق" یا "سوز و ساز" در جواب "محمود و ایاز" زلالی .

"جوش و خروش" در جواب "سوز و گداز" نوعی

"عالم آب" در جواب "ساقی نامه" ظهیری .

"عبوت فسانه" در جواب "قضا و قدر" سلیم .

مجالس مشاعره خیلی زیاد برپا می شد و شعرای مشهور ، همراه با گروه

شاگردان شان در آنها شرکت می جستند . در دهلی مخصوصا بمناسبت عرس

یعنی درگذشت ناصرعلی ، بیدل و گلشن ، مشاعره ها برپا می گردید و منزل

خان آرزو مرکز این مجالس بود .

۱ - سفینه خوشگو جلد دوم ، بند راین داس خوشگو ص ۳۶

۲ - مرآة الخيال ص ۹۴

۳ - کلمات الشعرا ص ۷۴ - ۷۵

۵ - سفینه خوشگو ص ۱۲۶

- ۶- مجمع النفاثی، سراج الدین علی خان آرزو ص ۲۴۱
- ۷- کلمات الشعرا ص ۱۰ - ۱۱
- ۸- کلمات الشعرا ص ۳۸
- ۹- کلمات الشعرا ص ۶
- ۱۰- سفینه خوشگو ص ۱۸۴
- ۱۱- سفینه خوشگو ص ۱۱
- ۱۲- مجمع النفاثی ص ۳۲



*RELEASING SHORTLY*

Prof. P. N. KHANLARI'S

MONUMENTAL WORK

# **HISTORY OF PERSIAN LANGUAGE**

**( Tarikh-e Zaban-e Farsi )**

TRANSLATED INTO ENGLISH

*BY*

**DR. N. H. ANSARI**

## **Notes and News**

Dr M. Wali-ul-Haq Ansari has been appointed Professor of Persian in the University of Lucknow.

Dr A.W. Azhar has been appointed Professor of Persian in Jawaharlal Nehru University, New Delhi.

Both Professor Ansari and Professor Azhar are the first scholars of Persian to grace the Chair of Persian in their respective universities. We offer hearty congratulation to them.

### **Seminar on Contemporary West Asian Scene**

A seminar on the contemporary West Asian scene was organised by the Centre of West Asian Studies, Aligarh Muslim University on January 28, 29, 1978. Prof. A.W. Azhar and Dr N.H. Ansari were invited to read papers on Iran. Dr Ansari presented a paper on 'New Dimensions of Cultural Relations between India and Iran' which is included in this issue.

### **Second Summer Institute for Persian Teachers**

The second summer institute for the Persian teachers of India will be held in Srinagar (J & K) from July 17 to August 3, 1978 under the joint collaboration of the University of Kashmir and Bonyad-e Farhang-e Iran (Iranian Culture Foundation). Teachers interested to participate in the Institute are required to submit their application through proper channel in duplicate, one to Prof. Shamsuddin, Director, Second Summer Institute in Persian, Deptt. of Persian, University of Kashmir, Srinagar (J & K) and the other copy to the Representative, Bonyad-e Farhang-e Iran, Post Box No 3043, New Delhi-3.

The book provides very interesting information about Tehran, Isfahan, Shiraz and Mashhad, the four most important cities of Iran. The elaborate arrangement made by the Bonyad-e Farhang-e Iran for its guests, had made the stay all the more interesting and meaningful. The last programme of the visit was an audience with Her Imperial Majesty the Queen of Iran, who was very happy to see the Indian teachers who have been serving the cause of Persian in India.

Needless to say that bilateral visits of the Indian and Iranian scholars can serve the noble cause of cementing the friendly ties between our two countries, and the cultural institutions like Bonyad-e Farhang-e Iran and the Indian Council for Cultural Relations can play a positive role in this regard.

(N.H. Ansari)

Two articles of this book have been devoted to Ghalib; one makes a critical appreciation of his Persian ghazal and the other analyses the contents of *Dastanbo*, which Ghalib wrote in *pure Persian* on the events that took place in Delhi between May, 1857 and July, 1858, in connection with the Mutiny.

The last two articles are biographical, on the life and works of Ahmed Kesravi and Abdul Azim Qarib. Kesravi was a controversial personality. He had his own ideas about the history and socio-political system of Iran. Prof. Qarib is reckoned among the pioneers of Persian scholars in Iran. He edited *Tarikh-e Barameka*. The text spreads over 69 pages on which the learned editor wrote an introduction of 269 pages. His work on Persian grammar is still held in high esteem.

(N.H. Ansari)

*Suhbat-e Yar Akhir Shud* by Dr. Shoaib Azmi, Indo-Persian Society, Delhi, pp. 224, price Rs. 15/-

Dr. Shoaib Azmi, Reader in Persian at the Jamia Millia Islamia, was among the thirteen teachers and students of Persian, who were invited by the Bonyad-e Farhang-e Iran to visit Iran for a period of three months. The book, under review, contains his impressions of Iran during which he visited Isfahan, Shiraz and Mashhad with Tehran as his main centre. It is more like a diary giving minute details of the visit. For an Indian teacher of Persian, who is lost in the Iran of Sa'di, Hafiz and Rumi, a visit to Tehran and other Iranian cities is both amazing and absorbing. Modern Iran has become so much Europeanized that it requires time to co-relate the classical Iran of Persian literature with the present one. But once the traveller reconciles himself he realises, to his deep satisfaction, that whatever the outward appearance of the Iranians, they are deeply drenched in their age-old traditions.

The style of Dr. Azmi is at once interesting and engaging. During the course of his description he makes subtle remarks about the various things he observed and the people he met in Iran, quoting Persian sentences here and there.

manuscript of *Diwan-e Hafiz*, transcribed in 824 A.H. is preserved in a Sufi family of Gorakhpur (U.P.)

The translation of Dr. Jaisi is a good addition to the translated literature in Urdu.

(N.H. Ansari)

*Bazgasht* by Dr. Kabir Ahmad Jaisi, Maktaba Jamia Ltd., Jamia Nagar, New Delhi-25, pp. 192, price Rs. 11/-

It is a collection of six Urdu essays by the young scholar Dr. Kabir Ahmad Jaisi on the following topics :

- i) The ghazals of Mujir Bailqani
- ii) Iqbal and Hafiz
- iii) The Persian ghazal of Ghalib
- iv) Dastanbo of Ghalib
- v) Ahmad Kesravi Tabrizi
- vi) Abdul Azim Qarib

These articles were published in the leading research journals of Urdu and now they have been arranged in the book under review. All these articles have been written after thorough study and diligence.

Mujir Bailqani, a contemporary of Khaqani, who lived in the 6th/12th century has left some of the best ghazals in Persian. He was overshadowed by the towering personality of his master Khaqani, yet Amir Khusrau, in his preface to the *Ghurrat-ul-Kamal*, prefers him to Khaqani. The present article emphasizes the point that by the turn of the 6th century A.H./12th century A.D. Persian ghazal had assumed a definite shape both in diction and thought-content.

Iqbal and Hafiz, published in 1968 in the *Urdu Adab*, Aligarh, makes a serious comparative study of Hafiz and Iqbal, the two great Persian poets. Now that Prof. Yusuf Husain Khan, the distinguished scholar, has published a detailed book on this topic, this point will be discussed in the review on his book to be published in the next issue of the *Bayaz*.



Prof. Nazir Ahmed, one of the greatest scholars of modern India, has contributed scores of research articles on the various significant topics of Persian language and literature, and they have been received with deep admiration by the international community of Persian scholars. The three articles included in the Urdu translation of Dr. Jaisi are

- i) A critical study of *Tarikh-e Baihaqi*
- ii) Farrukh Beg, a painter of the Mughal period
- iii) Important Persian Manuscripts, preserved in India, belonging to the Timurid period.

The first and the third articles were presented by Prof. Nazir Ahmed at the Baihaqi International Seminar held at Mashhad (Iran) in 1970 and the International Seminar on the Timurid Art held at Samarkand in 1969.

All the three articles were written by the learned scholar in English, and therefore, Dr. Jaisi, a brilliant student of Prof. Nazir Ahmed, deserves our congratulation for rendering these scholarly articles into Urdu.

It is not possible to discuss the contents of the three articles on account of the little space available here. The first article is on the *Tarikh-e Baihaqi*, the best historical work of the Ghaznavi period, which provides the oldest authentic information about the attack of a Ghaznavi general on Benaras. Unfortunately no reference to this event is available in the Indian sources.

Farrukh Beg, a painter of Jahangir's court, is not to be confused with Farrukh Husain, who made a portrait of Ibrahim Adilshah and lived at the court of Bijapur. Prof. Nazir Ahmed wrote three articles on the personality of Farrukh Beg, and it would have been more useful if all the three articles had been included in the translation.

The third article makes a survey of the important Persian manuscripts preserved in the public and private collections of India and belonging to the Timurid period. It is a matter of pride that among the five oldest Persian manuscripts, extant today, three are preserved in India. The oldest complete

There are hardly a few books in Urdu on modern Persian poetry and, therefore, the above book written by Dr. Qasmi, will be welcomed by the Urdu readers. The author was provided an opportunity by the Bonyad-e Farhang-e Iran along with other Persian teachers of India to visit Iran for a period of three months. It was during this period that Dr. Qasmi made first hand study of the Persian poetry after Nima Yushij, who stands as a turning point in the history of modern Persian poetry.

The author discusses in the introductory chapters the socio-economic background which must be understood before the study of modern Persian poetry. In Iran, too, poets were divided whether poetry should be used for advancing the cause of socio-economic uplift or not. Again the modernists, who advocated a change in poetry were divided into moderates and extremists, and the latter were not satisfied with what was originated by Nima and his colleagues. This gave rise to *Shi'r-e mauj-e nau* (poetry of new movement), a term used by the neo-extremists in order to differentiate and distinguish themselves from the poets of *Shi'r-e nau* (new poetry), including Nima and others.

After discussing the background against which modern Persian poetry developed, Dr. Qasmi makes a brief analysis of some eminent modern Persian poets. The list includes Shahrudi, Shamlu, Saye, Ekhvan-e Sales, Forugh Farrokhzad, Golchin Gilani, Tavalloli and Naderpour. The analysis is more critical than biographical, with representative quotations from their poems.

The main work ends here but the author has continued it with a selection from some of the well-know modern Persian poets.

It is hoped that the book will be received warmly by the Urdu readers.

(N.H. Ansari)

*Tarikh aur Ilmi Maqalat* by Prof. Nazir Ahmed, translated into Urdu by Dr. Kabir Ahmed Jaisi, Maktaba Burhan, Urdu Bazar, Delhi-6, pp. 167, price Rs. 10/.